

# هندزنگ



تصویرگر جلد: محمدرضا اکبری  
تصویرگر صفحات: میثم موسوی



هنوز عروس و داماد نیامده بودند و کوسفندی که قرار بود قربانی شود، توی عیاط داشت به اطراف نگاه می‌کرد. احتمالاً چند ساعت قبل به بقیه کوسفندها فخر فروشی کرده بود که امشب عروسی دعوت است. بپه‌ها در عیاط بازی می‌کردند، اما یک‌دفعه دعویاشان شد. یکی از فانم‌ها صدایم کرد:

همون، بپه‌ها ر یکپوری ساکت کن!  
برای اینکه بپه‌ها را بفندارم، یک تکه پوب را مثل میکروفون گرفتم دستم و رفتم پیش کوسفند تا با او مصاحبه کنم.

بیعی‌بان، شما آله بری تو زمین فوتبال، بیشتر دوست داری گل بغوری یا چمن؟  
وقتی دیدم بپه‌ها به مصاحبه‌ی جناب من و کوسفند نمی‌فندند، کفش‌هایم را در آوردم تا پای کوسفند کنم، صدای کریه بپه‌ها در آمد. با صدای کریه‌ها، پنجره اتاق دوباره باز شد، اما این بار یک فانم فضول گفت: «چرا بپه‌ها ر می‌ترسونی؟ آزار داری؟»  
— مکه پیکل کرده؟

— ندیدین؟ داره برای بپه‌ها ادای جن در میاره، کفشاشم در آورده، مکه پایهای خودشم سُم داره!  
بپه‌ها با شنیدن اسم جن صدای کریه‌شان بلندتر شد. از ترس اینکه مبارا همه چیز تقصیر من بیفتد، می‌فواستم از عیاط بروم بیرون که صدای بیغ و داد زن‌ها در آمد. ظاهراً بپه‌ها طناب کوسفند را باز کرده بودند و حیوان رفته بود توی مجلس زنانه.

همان فانم اولی صدایم کرد تا بروم کوسفند را بگیرم. فوراً مثل سوپرمن به طرف فانه دویدم. زن‌ها، هم با دیدن کوسفند بیغ می‌زدند و هم با دیدن من. هرپه بیغ‌ها بیشتر میشد، کوسفند هم بیشتر می‌ترسید و حرکاتش بیشتر از کنترل خارج می‌شد. همان فانم فضول که فکر می‌کرد من کوسفند را باز کرده‌ام، در حالی‌که از ترس پشت پرده قایم شده بود، گفت:  
آفرم کار خودتو کردی؟

از این حرف مرصع گرفت و در حالی‌که تلاش می‌کردم کوسفند را بگیرم بیندازم، عمداً او را در مسیری هدایت کردم که در حال فرار، به طرف فانم فضول هم برود. بالاخره کوسفند را در گوشه اتاق پذیرایی گیر انداختم. حیوان از جای خودش جع نمی‌فورد و به سفره عقد چشم دوخته بود. برای اینکه بعداً کسی با بپه‌ها دعوا نکند، ممض فوشمنه بازی گفتم: «حیوانکی مفواست بینه سفره عقد چی شکلیه.»



زنگ  
داستان

مهرداد صدقی



گوسفند  
عروسی



۱۸  
سال ۱۹۰۰





# بازی اینترنتی

سی پیوی مغز من کرده است هنگ  
 کشته‌ام دیوانه و منک و ملنگ  
 کرده‌ام نابود عمرم را قشنگ  
 در دو سه تا بازی پرت و بفتنگ  
 صبح تا شب بنگ بنگ و رنگ رنگ  
 می‌کنم عمده به دشمن با تفنگ  
 چشم‌هایم بر مانیتور دوخته  
 امتیاز و جان بقدر اندوخته  
 آفرش هم با سری افروخته  
 گاه برده، گاه گاهی سوخته  
 پس تفنگم را به دوشم چون کلنگ  
 می‌نمایم پیش فنگ و دوش فنگ  
 آنقدر بر دکمه‌ها دادم فشار  
 دکمه هم افتاد آفرسر ز کار  
 از کرافیکش در آوردم دمار  
 کامپیوتر می‌کند از من فرار  
 داده‌ام لم پشت میزم گرم پنگ  
 دست من نارنگ و تیر و فشنگ  
 تیر سوی این و آن انداختم  
 از حریفان صحنه را برداشتم  
 در تمام کیم‌هایم تافتم  
 کر چه بردم من، به واقع بافتم  
 هی کرفتم سرزمین‌ها را به پنگ  
 مثل پنگیز، عینهو تیمور لنگ  
 باز بازی کرده من را کیچ خود  
 توی اینترنت همش دنبال کر  
 گفت مامانم به بابا، بچه شد...  
 سرد و ساکت عینهو تفت و کمر  
 سفت و سنگین، لال باشد مثل سنگ  
 پس چه شد آن بچه زبر و زرنگ؟





### ایستگاه شعر

من در اندیشه باران  
تو در اندیشه خاک  
حاصل ضرب هم اندیشی ما  
باغ یا مزرعه‌ای است

به عبارت دیگر می‌توان گفت:  
با صبوری و هم اندیشی‌ها  
حل شود کل قاراشمیشی‌ها

# یخ‌کنی یخ‌مک

زندگی  
مناوری  
علیرضا لبش



په‌ها هر کی بگه کی به درد چه کاری می‌فوره.



ShaYesTeh:

من فکر می‌کنم سمیرا عتماً باید دانشمند بشه، چون هوش فراوان و فلاقت بالایی داره.

afsaneh:

شایسته هم عتماً باید گویندهٔ رادیو بشه. یه پیغ فاصی تو صدایش داره که گوش شنونندگان کرامی رو کر می‌کنه. 🤪🤪🤪

افسانه هم به درد تیم ملی والیبالی یا بسکتبال می‌فوره. نه اینکه قرش خیلی بلندره!



samira:

ممیا هم باید بره داروی لاغری رو تبلیغ کنه.

شایسته‌جون، تو علاوه بر اینکه می‌تونی دانشمند بشی، می‌تونی به عنوان کم‌فوراک‌ترین دختر جهان هم تو کینس ثبت بشی.



afsaneh:

ممیا جون، اصلاً تو فوب، ما بر. تو سیندرلا، ما کوزت. 🤪

هالا چرا قهر می‌کنی؟ فواستم یه شوخی بکنم.



samira:

عزیزم این شوخی بود یا نابودی اعتماد به نفس په‌ها با بیل مکائیکی!

ShaYesTeh:

من الان اعتماد به نفسم زیر صفر به سر می‌بره. الانه که فودم و اعتماد به نفسم با هم منهدم بشیم.

KHANOOM Amini:

په‌ها این شوخی اصلاً فوب نیست، باعث رنبش و ناراحتی می‌شه. شوخی تون رو عوض کنید.



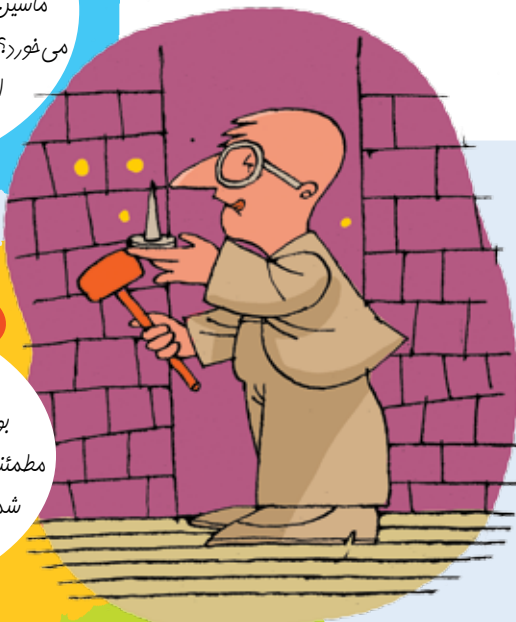
### مورد داشتیم

راننده‌ای ماشین صفر کیلومتری را به مکانیکی برد و از مکانیک فواست تا ببیند ماشین چه مشکلی دارد که مدام به در و دیوار می‌فورد؟ مکانیک پس از بررسی متوجه شد مشکل از صفر کیلومتر بودن راننده است.



### مورد داشتیم

میخ را سر و ته روی دیوار گذاشته بود و می‌گوید. وقتی از او می‌پرسیدند که مطمئنی میخ را درست گرفته‌ای؟ پاسخ داد: حق با شماست، این میخ برای دیوار روبه‌روست.



### مورد داشتیم

معلمی از دانش آموز پرسید: کریم‌خان زند چگونه پادشاهی بود؟ دانش آموز کمی مکث کرد و پاسخ داد: آقا اجازه! فوب نیست آدم پشت سر مرده عرف بنزد.



## لطیفه‌های امروزی

### عیادت

شغفی به عیادت دوستش رفت.  
شغفن: حالت چطوره؟  
دوست: بهترم. تبم قطع شده، فقط کمی دستم درد می‌کند.  
شغفن: خدا را شکر، امیدوارم اون هم قطع بشه.





## زنگ پروژه

صابر قدیمی

۱. «اوضاع به ندرت همان قدر که به نظر می‌رسد، بد یا خوب است»

اوضاع دقیقاً مشابه ورق‌های امتحانی ماست. هر وقت امتحان می‌دهیم، وقتی مطمئن هستیم امتحان را خوب داده‌ایم، نمره ما بد می‌شود. وقتی هم که مطمئن هستیم امتحان را بد داده‌ایم، در پناه درصد از مواقع نمره ما متوسط و در هفتاد درصد مابقی بد می‌شود. خلاصه اینکه، اوضاع برای بعضی‌ها هر طور که به نظر برسد، اکثراً خوب یا بد است. به قول سعدی عزیز: کز بیایی دهمت جان، ورنه نیایی کشدم غم / من که بایست بمیرم، چه بیایی، چه نیایی!

۲. «زندگی اجتناب از کشمکش و تقلا نیست، بلکه غلبه یافتن بر آن‌هاست»

اگر در کشمکش با کندن چوب از کشمش زندگی به تنش رسیری، این تنش را کش بره تا چوب همه کشمش‌ها را کشان کشان از درونشان در بیآوری و در این کشمکش پیروز شوی.



# زنگ اخبار

علی زراندوز



**معاون آموزش متوسطه وزیر آموزش و پرورش؛  
دانش آموزان از پایه هفتم کار آفرین می‌شوند.**

مدرسه نیوز

آقای اخباری؛ جناب آقای معاون! همین جوری هم دانش‌آموزان، اولیای خودشان و اولیای مدرسه را سر کار گذاشته‌اند، دیگر کار آفرینی در چه مر؟!

**معاون تربیت بدنی و سلامت وزیر آموزش و پرورش، گفت؛  
طرح «مدرسه قهرمان» موجب نشاط و شادابی در مدرسه‌ها  
می‌شود.**

مدرسه نیوز

آقای اخباری؛ مدرسه‌ای که زیر دست این همه دانش‌آموز بازیکوش، چهار ستونش هنوز سالم و سرپاست، واقعاً قهرمان است!



# سر ویس نامہ

سعید بیابانکی



اول بذار بچہ ہا رو برسوں مدرسہ، بعد میام آرایشگاہ دنبال عروس، دیر نمی شه. ناراحت نشید... الو... الو...



آرہ، وای چقدر خوش می گذره امروز!

وای! گفته بود امروز عروسبہ دخترشہ...

آرہ من تاحالا سوار ماشین عروس نشدم.



آقای رانندہ اشکال ندارہ ما دیر برسیم. اول بریم دنبال عروس.

باشہ. ولی جواب خانم ناظمو خودتون بدین.

آخ جون، امتحان زنگ اول رو پیچوندیم.

ما کلی سرود بلدیم، براتون می خونیم.



حالا چیکار کنم

بیچارہ چقدر بہ ماشینش گل زدہ

بچہ ہا فکر کنم مسئلہ ای پیش آمدہا...



قصہ داشتیم حسابی تنبہتون کنم... ولی خب بہ خیر گذشت. مبارک باشہ...



ایشالا مبارک کش باد.